

دانش و شبه دانش

مطالعه‌ی نقادانه، تالیف دقیق و داستان مثلث برمودا

در آمریکا، درباره‌ی علت‌های کاهش روزافزون مهارت و توانایی دانش‌آموزان دبیرستان که در آستانه ورود به کالج قرار دارند، تحقیقی صورت گرفته است. گرچه از علت‌های گزارش شده، موضوع گرایش به تلویزیون و از هم گسیختگی و تزلزل خانواده که فاقد مدارک قاطع است، جنبه‌ی ذهن‌گرایانه داشته است، ولی از این تحقیق به چند نتیجه‌گیری قطعی می‌توان دست یافت. یکی از آن‌ها «کاهش مطالعه‌ی اندیشمندان و نقادانه و نیز اندک شدن تالیفات دقیق است که به تعداد انگشت‌شمار رسیده است.»

بخش اعظم مطالعه‌ی دانش‌آموزان به موضوعاتی اختصاص یافته است که «خواندنی‌های پرجاذبه» نامیده می‌شوند. این مقاله‌ها یا کتاب‌ها در حداکثر جاذبه نوشته می‌شوند تا توجه جوانان را به خود جلب کنند. یکی از نمونه‌های اکراه در نوشتن مطالب جدی، پرداختن منطقی به موضوع‌های «فراطبیعی» است. چنین به نظر می‌رسد در میان ناشران، این عقیده وجود دارد که بین جاذبه و منطق سختی وجود ندارد. البته چنین نیست. ولی به‌فراحال این عقیده غالب است. یکی از نمونه‌های شاخص از کتاب‌های بسیار پرجاذبه که چندین دهه است نظرهای بسیاری را به سوی خود جلب کرده داستان مثلث برمودا است. به‌بخشی برگرفته از کتاب توجه کنید:

«ساندرا** کشتی بخاری تقریباً مربع شکلی بود به طول ۱۰۵ متر که روی بدنه‌ی آن لکه‌هایی از زنگار دیده می‌شد. به‌بی‌سیم مجهز بود و سی صد تن حشره‌کش محموله‌ی آن بود. با فراغ بال، با صدای تپ تپ خود به سوی جنوب، در مسیر خطوط پرازدحام کشتی‌رانی ساحل فلوریدا حرکت می‌کرد. زمان، ماه ژوئن ۱۹۵۰ بود.»

خدمه کشتی که از تمیز کردن ریخت و پاش‌های درون آن فارغ شده بودند، به‌عقب کشتی رفتند تا سیگاری دود و خورشید در حال غروب را نظاره کنند و به‌فردا بیندیشند. از درون

* Larry Kusche نویسنده‌ی کتاب تحسین برانگیز «پسرخ به‌راز مثلث برمودا» و کتاب «ناپدید شدن پرواز شماره

۱۹ ساکن امریکا.

Sandra. **

غباری گرمسیری که ساحل آرام فلوریدا را دربر گرفته بود به نور چشمک‌زن فانوس دریایی در سنت اگوستین چشم دوخته بودند. بامداد روز بعد هیچ چیز وجود نداشت. نه از کشتی خبری بود و نه از خدمه آن. آنان در طول شب، در زیر نور ستارگان به آرامی ناپدید شده بودند. تاکنون هیچ کلیدی قادر به گشودن این راز سر به مهر نبوده است.»

اسرارآمیز است، این طور نیست؟ دریا آرام است. حلقه‌های دود سیگار به آرامی از روی عرشه بالا می‌رود (یعنی بادی نمی‌وزد). شامگاه است. آسمانی صاف و بدون ابر. همه چیز دال بر آرامش است. سرتوشت ساندر را سال‌ها برای ملیون‌ها خواننده، موضوعی اسرارآمیز بوده و حس کنجکاوی آنان را برانگیخته است. ولی نمی‌دانم چه تعداد از این خوانندگان به قدر کافی درباره‌ی آنچه خوانده فکر کرده‌اند تا بتوانند به اشتباه‌های فاحش داستان پی ببرند. نمی‌دانم چه تعداد از خوانندگان دارای ضرب کنجکاوی بالا هستند تا در مدت چند ثانیه داستان را تحلیل کنند.

آن‌ها که دارای ضرب کنجکاوی پایین هستند، پرسش‌هایشان از این گونه است: «چه نیروی اسرارآمیزی سبب این ناپدید شدن توجیه‌ناپذیر شده است؟ چرا تاکنون هیچ اثری از ساندر را پیدا نشده است؟ (باید توجه داشت که پرسش افرادی با ضرب کنجکاوی پایین مشابه همان پرسش‌هایی است که در کتاب‌های اسرارآمیزی از این دست، مطرح شده است.)

خواننده‌ای که از ضرب کنجکاوی بالا برخوردار است در تمام طول داستان به‌علایم هشدار دهنده توجه می‌کند و برایش زنگ بیدارباش نواخته می‌شود. بله، اشتباهی وجود دارد، البته نه برای ساندر را و پیرامون آن، بلکه درباره‌ی اصل داستان.

اگر ساندر در آن شب ناپدیده شده چه کسی باخبر شده و گزارش داده است که خدمه هنگام غروب چه می‌کرده‌اند؟ آیا آنان روی عرشه قدم می‌زدند و سیگار دود می‌کردند و درباره‌ی غروب خورشید گپ می‌زدند؟ نویسنده از کجا این چیزها را به دست آورده است؟ آیا آنان به راستی روشنایی فانوس دریایی سنت اگوستین را دیده بودند؟ و آیا دریا آرام بوده است؟ تمام این گفته‌ها برای ناپدید شدن کشتی بسیار ارزشمند و اساسی است زیرا این گفته‌ها به‌طور غیرمستقیم صحنه ناپدید شدن را توضیح می‌دهند: شبی آرام و بی‌خطر، که این خود سبب می‌شود ناپدید شدن ساندر را عجیب و اسرارآمیز جلوه کند. اگر دریا توفانی باشد ناپدید شدن یک کشتی دیگر امری غیرمعمول نیست.

قبل از هرگونه صرف وقت برای روشن شدن وضعیت هوا در آن روز، (برای این بررسی مشکلی وجود ندارد چون مدارک لازم موجود است) یک خواننده از کجا توانسته است به آنچه که خدمه دیده‌اند، فکر کرده یا صحبت کرده‌اند، پی ببرد؟ آیا نویسنده خود در کشتی بوده است

و هنگام وقوع حادثه هلی کوپتری او را نجات داده، یا در همان موقع با نایق کوچکی از مهلکه جان بهدر برده است؟ غیرمحمّل است. اگر من به جای نویسنده بودم و نجاتی صورت گرفته بود بدون شک جریان نجات را بازگو می کردم.

آیا مسوول بی سیم این اطلاعات و گزارش های مهم را به ساحل مخابره کرده است؟ این هم ناممحمّل است. مسوول بی سیم تصاویری شاعرانه با بی سیم مخابره نمی کند. به این ترتیب نویسنده این اطلاعات دقیق را از کجا فراهم کرده است؟ او از کجا باخبر شده است که خدمه، فانوس دریایی سنت آگوستین را دیده اند؟ آیا او به درستی از محل کشتی باخبر بوده است؟ برای فردی که اهل تفکر است و از مختصری حسن کنجکاوی و هوشمندی برخوردار باشد پاسخ روشن است. نویسنده نمی توانسته است هیچ یک از این «واقعیات» را که گزارش داده است، بداند. آن چه که او گفته یا تصورات خود اوست و یا فردی دیگر برای او نقل کرده است. آیا سخت گیری بی موردی است اگر گفته شود به طور منطقی نمی توان به این «واقعیات» پی برد؟ آیا این «واقعیات» اهمیتی دارد؟ بدون شک آن ها بسیار مهم و اساسی هستند. نویسنده از روش معمولی و آشکاری استفاده کرده است که من آن را «صحنه سازی» می نامم. نویسنده به صورتی غیرمستقیم به خواننده القا می کند که همه چیز آرام بوده است، تمام کارها به درستی پیش می رفته است و کشتی به راه خود ادامه می داده است. خدمه کشتی نگران چیزی نبوده اند و خطری را پیش بینی نمی کردند. توفانی وجود نداشته است، به این ترتیب ناپدید شدن کشتی اسرارآمیز خواهد شد. کشتی نزدیکی سنت آگوستین ناپدید شده و محل ناپدید شدن مشخص است و با توجه به دست نیافتن به هیچ گونه بقایایی از کشتی در محل مشخص شده، موضوع ناپدید شدن حتا اسرارآمیزتر جلوه می کند.

ولی آیا کشتی به راحتی در مجاورت سنت آگوستین بود؟ براساس اطلاعات نویسنده نمی توانیم به درستی موضوع پی ببریم. او می گوید خدمه کشتی روشنائی فانوس دریایی را دیده اند، ولی آیا کسی کشتی را از ساحل دیده است؟ آیا کشتی بی سرو صدا ناپدید شده است؟ اگر کسی نمی داند چه پیش آمده است، اگر هیچ گزارشگری در آن نزدیکی ها نبوده که گزارشی تهیه کند، ما از کجا می توانیم بدانیم همه چیز به آرامی رخ داده است؟ شاید خدمه کشتی برای نجات جان خود بسیار تلاش کرده باشند. ولی به صورت آرام، ناپدید شدن اسرارآمیزتر خواهد بود و بی شک نسبت به یک غرق شدن معمولی و سنتی جاذبه بیشتری خواهد داشت.

این ها مطالبی است که خواننده هوشمند، بدون آن که نیاز به تحقیق داشته باشد، می تواند استنتاج کند. اطلاعاتی که نویسنده در اختیار ما گذاشته است قابل اعتماد به نظر نمی رسد. می تواند درست باشد یا نادرست. قضیه همان داستان قدیمی است که به تعداد بی شماری

میمون، تعداد بیشمار میماین تحریر داده می شود و...

نویسنده در نوشته خود روش دیگری هم به کار برده است که من آن را «آشنایی بیش از حد» می نامم. او از «لکه های زنگ در بدنه ی کشتی ۱۰۵ متری» خبر می دهد. یعنی می گوید ساندرای پیر را می شناسد. بالاخره اگر او کشتی را با این جزئیات توصیف کند، اطلاعات دست اولی از آن در اختیار دارد. شاید او همان مردی باشد که از سنت آگوستین آن را شناسایی کرده است. ولی در این مورد اشکالی وجود دارد. براساس تحقیقی که من از «لویس»^۱ شرکت بیمه و اطلاعات کشتی رانی لندن به عمل آوردم، طول ساندراینها ۵۵/۵ متر بوده است، به تقریب نصف آن مقداری که نویسنده ذکر کرده است. حالا در مورد آن لکه های زنگ و آشنایی ظاهری نویسنده از کشتی چه می توان گفت؟

البته نه طول کشتی و نه لکه های زنگ روی آن هیچ یک نمی تواند اهمیت چندانی داشته باشند ولی از این گفته ها موضوع مهمی جلب توجه می کند و آن این که اعتبار نویسنده بسیار اندک است. هرچه نویسنده ابراز داشته است آشکارا با خطاست و یا تصور خود او. ولی موضوع طول واقعی کشتی تا اندازه ای دارای اهمیت است. زیرا می توان پذیرفت یک کشتی ۱۰۵ متری، یک هوای توفانی را بهتر از یک کشتی ۵۵/۵ متری می تواند تحمل کند.

ولی با وجود تمامی تصورات نادرست و خطاهای آشکار هنوز حادثه روشن نشده است. خواننده ی پیگیری که مایل به تمقیب موضوع است (و تعداد آنان بسیار اندک است) ممکن است با مرکز ثبت گزارش های هواشناسی واقع در اشویل کارولینای شمالی تماس برقرار کند و از گزارش هوا در ماه ژوئن ۱۹۵۰ اطلاعاتی به دست آورد. او پس از تماس متوجه می شود همان گونه که نویسنده ابراز داشته هوا صاف و آرام بوده است. موضوع باز هم گیج کننده می شود. در مجموع شاید «در آن جا» چیزی وجود داشته است. نمی تواند یک کشتی در هوای آرام ناپدید شود و هیچ گونه اثری از خود باقی نگذارد.

پژوهشگر خستگی ناپذیر ما تحقیق را رها نمی کند. تحقیق در مورد کشتی گم شده هنگامی کامل می شود که موضوع در لویس لندن بررسی شود. آیا در آن جا به موضوعی برمی خوریم؟ نویسنده راز ساندرایها را دیگری کرده است. ساندرایها در ماه ژوئن حرکت نکرده است، بلکه در پنجم آوریل رهسپار فلوریدا شده است. اکنون وضع هوا برای تاریخ درست بررسی می شود و این بار متوجه می شویم از روز آغاز حرکت ساندرایها از ساوانا و چند روز بعد از آن، خطوط کشتی رانی اقیانوسی اطلس در جنوب شرقی ایالات متحد زیر ضربات شدید بادهایی با سرعت صد و هفده کیلومتر در ساعت که تنها سه کیلومتر کمتر از توفان بود، قرار داشت.

اکنون دیده می شود کلیه «حقایق» که در مورد ناپدید شدن اسرارآمیز ساندر را رایج شده نادرست بوده است. دوباره «راز» را بخوانید و آن چه را نویسنده گفته است با واقعیت تطبیق دهید. آیا خدمه به عرشه کشتی رفته بودند تا سیگار دودکنند؟ در حال نظاره کردن ساحل آرام فلوریدا بودند؟ فانوس دریایی کوچک و آشنای سنت آگوستین را به چشم دیدند؟ و بعد به آرامی ناپدید شدند؟ ولی توفان کمی داستان را تغییر می دهد.

جالب این جاست که تعدادی نویسنده‌ی دیگر، حادثه ساندر را به عنوان مدرکی به کار می برند که «در آن جا» چیز غریبی وجود دارد. آنان در اثبات این قضیه شکست خورده‌اند ولی یک موضوع را برای من ثابت کرده‌اند و آن این که نویسنده هر قدر درباره‌ی سوزه‌اش کمتر بداند، بهتر می تواند به آن، حالت رازگونه دهد. در واقع بی‌اطلاعی درباره‌ی موضوع مهم‌ترین فن برای نوشتن اسرار مثلث برمودا و مقولات فراطبیعی از این دست است. برخی از متقدان، مثلث برمودا را داستانی علمی تخیلی به حساب می آورند. ولی این توضیح منصفانه نیست. در این جا به داستان علمی تخیلی ظلم شده است. مثلث برمودا و نیز بسیاری مقولات «فراطبیعی» مشابه آن در واقع «علم تخیلی» هستند.

بسیاری از مردم «رازها» را اموری نادرست و مقولاتی غیرمنطقی می دانند، ولی برای من موضوع آگاه نیستند که پاسخ‌هایی که با پژوهش به دست می آیند. مردمانی را که سرمست ادعاهای غیرنقادانه‌ی علوم کاذب یا مقولات فراطبیعی رازگونه هستند می توان «مشتاقان کاذب» یا «فرامشتاقان» نامید. آنان مدعی اند در جست و جوی حقیقتند، ولی در واقع چنین نیست. آن‌ها برنامه‌هایی را در تلویزیون با عنوان‌هایی چون «در جست و جوی...» می بینند و آن را باور می کنند، زیرا پاسخ‌گوی برنامه تلویزیون که مطالب را توجیه می کند، توجیه او بدون شک مستند است. آنان کتاب قطور «پرلیتز»^۱ نویسنده کتاب مثلث برمودا و سایر نویسندگان مقولات علوم کاذب را می خوانند و همان‌گونه که خودشان می گویند از تعجب میخکوب می شوند. در حالی که این کتاب‌ها انباشته از نمونه‌هایی چون ساندر است. نوشته‌های دقیق، حداقل در حوزه مقولات فراطبیعی، راه و روش درست خود را از دست داده‌اند و مزید بر آن، خواننده‌های آن هستند که خصلت نقادی خود را از دست داده‌اند. خوانندگان ادعا می کنند طالب روشنگری هستند، ولی در واقع طالب سرگرمی اند. همواره نویسندگانی چون پرلیتز و ناشرانی که پاسخ‌گوی حرص و ولع خواننده و نیز فرساینده منطقی او باشند، به فراوانی وجود داشته است.